

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

سازمان انقلابی افغانستان

۲۷ نومبر ۲۰۱۴

تاریخ، نبرد طبقاتی

بخش بیست و یکم

پایان بربریت و آغاز جاهلیت

طالب نامی آشنا برای مردم افغانستان است؛ در مساجد درس دینی می خواند. ابتداء ملا و بعد مولوی می شود. سال ها قبل مدارس خاص دینی در سراسر افغانستان وجود نداشت (خواجہ نظام الملک وزیر ملکشاہ سلجوقی در بلخ، غزنی و هرات نظامیه هائی برپا نمود؛ تیموریان هرات چندین مدرسه دینی ساختند اما بعد از تأسیس افغانستان اولین بار در زمان عبدالرحمان خان در جوار مسجد کاه فروشی مدرسه کوچکی که در آن اصول فقه تدریس می شد، تأسیس گشت و بعد حبیب الله خان در نورستان برای تدریس امور دینی ۵ مدرسه به مصرف دولت برپا نمود اما هیچ کدام آنها سراسری و برای تمام کشور نبود). طالبان عموماً در کنار مساجد در اتاقی که به «حجره» معروف بود، زندگی می کردند و نزد ملای مسجد درس می خواندند. هر طالب باید برنامه خاص دینی را به آخر می رساند تا به درجه دستاربندی یا مقام ملائی می رسید و صلاحیت پیش نمازی را پیدا می کرد. طالبان عموماً لنگی، لباس سفید و واسکت می پوشند و حق تراشیدن ریش را ندارند. در واسکت طالب تسبیح، وظیفات، قوطی نسوار، سرمه دانی، مسواک، دستمال هراتی یا گل سیب و مقداری پول نگهداری می شود. طالبان مساجد هر شام به خانه های ده به دنیال نان که «وظیفه» نامیده می شود، می گردند و صدا می زنند. وقتی در ده خیرات، مرده و یا عروسی و شیرینی خوری به راه می افتد، طالبان می توانند گوشت بخورند، در غیر آن همیشه نان چای یا پیاوه و دوغ صرف می کنند. گاهی اربابان ده نیز چیزی برای خوردن شان می فرستند. عموماً افرادی به طالبی کمر می بندند که کاری به روی زمین از آنان ساخته نباشد و یا مشکل جسمی داشته باشند (در گذشته این طور بود اما حال که طالبی یک اقدام سیاسی است و عاید فراوان دارد، جوانان بسیاری به مدارس دینی در پاکستان و ایران رو آورده، آنانی که به تحریک طالبان می پیوندند به سودهای سرشاری دست می یابند). اکثر طالبان منشأ روستائی داشته، از طبقه دهقان برخاسته اند و با تسلط مناسبات و فرهنگ فئودالی بر دهات، افراد فئودال زده و سنتگرا اند که دین و سنت نزد شان اهمیت مساوی دارد (طالبانی که مربوط به ملیت پشتون اند «پشتون ولی» را بیشتر از احکام دینی ارزش می دهند). با این که مدارس کوچک دینی در زمان عبدالرحمان خان و حبیب الله خان به میان آمد اما از آغاز حاکمیت خاندان طلائی مدرسه های فخرالمدارس و ابوحنیفه در شهرهای هرات و کابل و هم چنین مدارس در تخار، در غزنی و قسمت های دیگری از کشور در چارچوب دولت تأسیس گردیدند که بخشی از فارغان آن ها شامل فاکولته شرعیات می شدند.

طالبان شیعه که طلبه نامیده می شوند، در داخل افغانستان نزد مدرسان این مذهب درس می خوانند اما از سی سال به این سو بیشتر آنان در مدارس نجف و قم شاگردی می کنند. اکنون در مجموع در افغانستان ۲۰۰ هزار ملای شیعه وجود دارند اما ملاهای سنی چند برابر ملاهای شیعه اند. در حدود ۱۲۵ هزار مسجد با ملای سنی در وزارت حج و اوقاف ثبت می باشد. چون بحث ما درین جا در مورد طالبان سنی است و شیعه ها نه تنها با تحریک طالبان در پیوند قرار ندارند بلکه دشمنان فکری یکدیگر هم می باشند لذا درین بحث هر جایی طالب می آید، منظور طالب سنی است. با این که طالبان در مساجد نصاب درسی خاصی ندارند، اما هر مولوی از خود نصاب و شیوه معین درسی داشته، و مدارس پاکستان نصاب و شیوه تدریس عمومی دارند. برای رسیدن طالبان به ملائی، سرحد خاص و معین آموزشی وجود ندارد، اما کتب معینی که شامل قاعده بغدادیه (به شکل هجائی خوانده می شود)، پاره اول، قرآن، رشید الیابن (پشتو زبانان)، پنج گنج (دری زبانان)، شروط الصلوات، خلاصه کیدانی، قُدوری (تشریح پنج بنای مسلمانی)، کنز الدقایق (تفسیر پنج بنا، نکاح، بیع و باع، ترجمه و تفسیر)، صرف بهائی، نحو میر، زرادی، شرح الوقایع و هدایت الصلوات می شود، می خوانند. بعد از خواندن این کتاب ها، مولوی ها دوره کوچک را که بخشی از احادیث خوانده می شود و دوره بزرگ که در آن احادیث بخاری یا مسلم شریف، تفسیر جلالین و هدایت النکاح خوانده می شود به سر می رسانند. در این برنامه درسی آنچه برای پیشرفت اجتماع و اقتصاد ضروری است، چیزی وجود ندارد. بیشترین بخش این برنامه روی نکاح که برای دین از هر چیزی اهمیت بیشتر دارد، متمرکز می باشد. برنامه دینی جز چند عمل ظاهری، سمبولیک و چند فتوا و حکایت چیز دیگری نیست؛ اکثراً قیدهائی اند که بیشتر مسلمانان ادای آنها را فقط «حکم الهی» دانسته، بی آنکه معنی و مفهوم آنها را بدانند، از ترس آخرت و عذاب قبر به ادای آن می پردازند. معنی گفته های قرآن را کمتر از یک درصد مسلمانان می دانند، اما باور دارند که خواندن آن «ثواب» دارد و به این صورت برخورد جاهلانه و دگماتیک نسبت به دین و قرآن خود دارند.

بعد از ختم دوره خلفای چهارگانه و کاهش جوشش اسلامی و فتوحات اعراب که با تجاوز، کشتار و قتل های عام قهاری برای رسیدن به امپراتوری های بزرگ و به دست آوردن سودهای کلان و استقرار دربارهای مجلل همراه بود، دین دوران محمد و یاران چهارگانه او دیگر قادر به پاسخگویی نیازهای جامعه ای که روز تا روز از پیشرفت کشورهای غیراسلامی متأثر می گشت، نبود، لذا به زودی بگو مگوهای عمیقی میان سران دینی که آمیزه ای از صلاحیت های دینی و قدرت طبقاتی، مالی و ملیتی را در خود داشت، سوالات بسیاری در برابر روش های دینی مطرح گردید. سران این گروه ها به خاطر منافع خاصی به آسانی یکدیگر را متهم به کفر و الحاد نموده، با صف آرائی های جدید، گروه های متعدد دینی و مذهبی سر برآوردند و خون های بیکرانی ریختند. گروه هائی چون حنفی، شافعی، حنبلی، مالکی، جعفری، اسماعیلی، سهروردی، قادری، نقشبندی، وهابی، سلفی، حروفی، قرمطی، اشاعری، اعتزالی، فاطمی، دیوبندی، وحدت الوجودی، قادیانی، بریلوی، اخوانی و غیره (۷۲ گروه ساخته شد و به این خاطر حافظ که روزی قرآن را با چهارده روایت می خواند، ازین دین عذر خواست و تمام این گروه ها را پیروان «افسانه» نامید) در نهایت با دو دید فلسفی در برابر هم صف آرائی کردند. اعتزالی ها معتقد اند «خدا برای انسان حس پنجگانه اعطا نموده و این انسان در اعمال، خودمختار است»، به این صورت بر طبق نظر اعتزالی ها، کارکردهای نیک و بد روزانه بشر مربوط خود آنانست و با این خودمختاری در اعمال، خدا حق می یابد که در روز حشر از آنان بازخواست نماید. اما اشاعری ها معتقد اند که هر کاری از حرکت کرات سماوی تا دم زدن مورچه بر طبق اراده خداوند صورت می گیرد و خداوند علت العال تمام این حرکت ها است، و می گویند در صورتی که انسان ها در برخی از کارها مختار و اعمال شان بر طبق اراده خداوند نباشد، پس در این موارد خدائی خداوند زیر سؤال رفته و به این صورت در لحظاتی از زندگی بشر، اراده خداوند برون ماندگار می ماند، و زیر سؤال رفتن خدائی، جز کفر و شرک چیزی دیگر نیست. اما در مقابل،

اعتزالی ها دلیل می آورند که اگر اراده خداوند علل دزدی ها، زناکاری ها، چپاول ها و ده ها عمل ناروای دیگر باشد، پس در روز حشر چه حقی دارد که انسان ها را جزا بدهد. این دو مشکل، پرابلم اصلی میان سران گروه های مختلف بعد از به میان آمدن اسلام بود که تا امروز حل نشده است. اعتزالی ها از سوی سران غزنوی و سلجوقی چنان سرکوب شدند که خون آنان چون «ریگ مسیل» ریختانده شد؛ ابزاری که دین به عنوان نوعی تفکر طبقاتی و ایدئالیستی غیر علمی، کاری جز این کرده نمی توانست.

طالبان مساجد و مدارس همه از نظر طبقاتی وابسته به طبقه دهقان و بخش کوچکی از خرده بورژواهای شهر و ده پیرو افکار تپیک فئودالی اند. آنانی که تا قبل از کودتای هفت ثور در مساجد درس می خواندند، در هیچ کار سیاسی مداخله نداشته، از اربابان و منتفدین ده پیروی می کردند و در مخالفت با هر نوع ترقی و تعالی و با غرق نمودن ده نشینان در خرافات و مخالفت با علم (مخصوصاً در بخش صحت) تلاش می نمودند که از حرکت پیشرونده تاریخ جلوگیری نمایند و آن را راکد و ایستا نگهدارند.

طالبان در زمان جهاد در بسیاری از ولایات، جبهات خاصی داشتند. این جبهات در آن زمان نیرومند و تأثیرگذار نبودند و بیشتر در پیوند با تنظیم های مولوی نبی و مولوی خالص قرار داشتند. بعد از سقوط دولت نجیب، جبهات طالبان یکباره از صحنه ناپدید شدند. گفته می شد که بخش اعظم طالبان به پاکستان رفته تا درس های باقیمانده دوران جنگ را تکمیل نمایند.

جامعه فئودالی افغانستان که مثل سایر جوامع بشری از زمان امیر شیرعلیخان با فراز و نشیب های بسیاری در بطنش به پرورش سرمایه داری پرداخت و تا حدی در این راه گام زد، اما با کودتای ثور و تجاوز شوروی، نه تنها بنیاد نوپای سرمایه بلکه اقتصاد طبیعی زراعتی را نیز با توپ و تانک نابود ساخت. سنتگرایی های فئودالی و دین باوری هائی که به سوی مرگ قدم می ماند، با تلاش امپریالیستی و مزدوران دینی آن ها در ایران و پاکستان، بار دیگر فرهنگ جامعه را در کنترل خود درآورد، و استثمار و استعمار بعدی، سران سنت و دین را پایگاه قرار داده زحمتکشان افغانستان را چپاول کردند. این روند نسبت به هر جایی در افغانستان بیشتر نمایانده شد و نه تنها افغان ها را سالها از گام نهادن به سوی ترقی باز داشت بلکه نفوذ استعمار امریکائی را «جاودانه» ساخت.

گرایش های دینی در افغانستان عموماً با دو مذهب حنفی و جعفری، در محدوده کوچک دو گرایش سیاسی اخوانیزم و دیوبندیسم و دو طریقه تصوف قادریه و نقشبندیه خود را تکمیل می کرد، اما در سالهای اخیر جریان های دینی سعودی و احزاب و مدارس پاکستانی گرایش های وهابی، اخوانی و دیوبندی را با پول های استعمار امپریالیستی به طور گسترده ای وارد افغانستان نمودند. با آغاز جنگ و سرازیر شدن پول های عربستان، وهابیت ناشناخته میان ملاها و روشنفکران دینی راه باز کرد. سیاف، مولوی حسین و مولوی افضل آشکارا به این جریان پیوستند (شاه عربستان ۲۰ میلیون دالر را در آغاز اشاعه وهابیت به سیاف تحویل داد). بگذریم از این که تنظیم های اخوانی قبل از کودتای ثور بر آستان امپریالیست های امریکائی و انگلیس در پاکستان جبین سائیده و با آغاز جنگ علیه کودتاگران هفت ثوری و تجاوز شوروی، آن طوری که امپریالیست ها می خواستند، رهبران ارشد اخوانی را در مشت خود گرفته بودند.

جریان وهابیت توسط عبدالوهاب (۱۷۰۳-۱۷۹۱) جهت دور نگهداشتن اعراب بدوی از تأثیرات تصوف در عربستان سعودی پایه گذاری شد که در ۱۹۱۲ وارد آسیای میانه گردید. چون وهابیت به شدت در تقابل با جریان های تصوفی و مذهبی قرار داشت، لذا در مخالفت با تمام تنظیم های جهادی سنی و شیعه در افغانستان قرار گرفت و با تمام پولی که برای گسترش این طرز تفکر در افغانستان به مصرف رسید و صدها ملا با دیدن این پولها در کنز و نورستان به وهابیت گرائیدند، اما از سوی توده های مردم به عنوان یک جریان مزدور عربی رد شد و ریشه نگرفت. این جریان که

بازگشت به دوران صدر اسلام را می‌خواهد و از هر نوع ترقی و پیشرفتی نفرت دارد، از عقب مانده ترین و ضد علمی ترین جریانات اسلامی به حساب می‌آید.

جریان اسلامی دیگر، اخوان المسلمین بود که نظرات آن ابتداء توسط حسن البنا، محمد قطب و سید قطب تدوین گردید، و برای بار نخست در ۱۹۳۸ در مصر تأسیس شد. بعد ابوالاعلا مودودی در پاکستان نیز به اخوان المسلمین رو آورد و بر مبنای آن «جماعت اسلامی پاکستان» ایجاد شد و در دهه ۸۰ این جریان به رهبری حسن ترابی در سودان معرفی گشت. این تفکر که شرایط معاصر و مسایل اقتصاد را نیز در چارچوب خاصی مطرح می‌سازد، خود را آینده نگر معرفی کرده، مخالف تحصیل زنان در چارچوب خاصی نیست. اخوانی ها مثل تمام جریانات دیگر اسلامی، مالکیت خصوصی را محترم دانسته، بر جاودانگی استثمار صحنه می‌گذارند و دشمن خونین افکار انقلابی مارکسیستی اند؛ زجر و استثمار توده های مردم را خدادادی می‌دانند و برای صابران، در آخرت وعده بهشت می‌دهند، فقر توده ها را نارضایتی خداوند از این بندگانش تفسیر می‌نمایند و به این ترتیب در خدمت تجاوز و استعمار قرار می‌گیرند. ویروس اخوانیزم از طریق تحصیلکردگان الازهر به افغانستان راه پیدا کرد. اولین بار غلام محمد نیازی با افکار اخوانی «نهضت اسلامی» را که بعدها «سازمان جوانان مسلمان» نام گرفت، ایجاد نمود. بعدتر گلبدین و ربانی به پیروی از تفکر اخوانی به تأسیس حزب اسلامی و جمعیت اسلامی پرداختند که نسبت به تمام جریان های سیاسی - دینی خود را رادیکال تر و پرهیزگارتر معرفی می‌کردند و خواهان استقرار حکومت اسلامی بودند، اما در عمل از همه بیشتر محبوب القلوب امپریالیزم و استعمار شدند. بالاخره در عمل نشان دادند که چیزی جز قتل، غارت، سرمایه اندوزی، وطنفروشی، جاسوسی و تجاوز به نوامیس «مسلمان ها» در چننه ندارند و در برابر اشغالگران امریکائی خاضعانه زانو زدند.

فرقه دیوبندیزم را قاسم تنطاولی (۱۸۳۳-۱۸۷۷) و رشید گنگوهی به تاسی از نظرات شاه ولی الله در هندوستان پایه گذاری کردند که ابتداء جنبه ضد استعماری داشت. اولین مدرسه آن در منطقه دیوبند هند مرکزی تأسیس گردید و به این نام مشهور شد. قیام های مهم مسلمانان در ۱۸۵۷ نقطه عطف حرکت های ضد انگلیس در هند بود که بعد مسلمانان را به گروه های مختلفی تقسیم کرد. دیوبندی ها می‌خواستند نسل جدید و آموزش دیده ای تربیت کنند که بر اساس آگاهی، تجربیات معنوی، شریعت و طریقت، ارزشهای اسلامی را احیاء نمایند، چون دیده بودند که بنیادگرایی و توسل به صدر اسلام حنای خود را باخته و در مقابل هندوایزم روز به روز منفور می‌گردد. دیوبندی ها با کلیه اشکال سلسله مراتب در جامعه اسلامی مخالف بودند، برای زنان در جامعه نقشی قایل نبوده و مذهب شیعه را قبول نداشتند. اما طالبان در افغانستان و پاکستان بیشتر از قیدهائی که در دیوبندیزم آمده، در تطبیق دین و شریعت افراط کردند، چون علاوه بر پابندی به پیروی از نظرات بویناک دیوبندی، متعهد به بویناکترین عقاید سنتی و نظرات خرافی فئودالی هم بودند. دیوبندی ها در ۱۹۶۷ حدود ۹۰۰۰ مدرسه در سراسر آسیای جنوبی ایجاد کرده بودند. دیوبندی ها در زمان ظاهرشاه در افغانستان مدارس تأسیس نمودند، اما قادر به نفوذ در میان توده های مردم نشدند. این جریان بعد از تأسیس پاکستان رشد بسیاری کرد و بعد از تأسیس «جمعیت العلمای اسلام» که بر تفکر دیوبندی استوار بود، مولانا غلام غوث هزاروی آن را به یک حزب سیاسی مبدل کرد که بعد به چند دسته تقسیم شد.

مولانا مفتی محمود یکی از رهبران این حزب توانست در میان پشتونهای پشتونخوا و بلوچستان نفوذ قابل ملاحظه ای به هم رساند. در پایان دوره ضیاءالحق، مدارس ثبت شده در پاکستان به ۸۰۰۰ و ناثبت شده به ۲۵ هزار رسید که مهمترین آنها دارالعلوم حقانیة اکوړه خټک در ایالت سرحد، مدرسه اشرفیه در لاهور، جامعه بن نوری تاون و دارالعلوم کده در کراچی، دارالعلوم تندو الله یارخان در سند، جامعه مدینه در لاهور، مدرسه خیر المدارس ملتان و... بودند که همه

با تفکر دیوبندی اداره و تدریس می شدند. ملا عمر و اکثر رهبران طالب در مدرسه دیوبندی بن نوری درس خوانده بودند.

تنظیم های جهادی نیز از نظر فکری به طیف های اخوانی، وهابی و تصوفی و دیوبندی تقسیم می شدند. حزب اسلامی و جمعیت اسلامی اخوانی با جماعت اسلامی پاکستان نزدیک بودند. اتحاد اسلامی وهابی، اما با اخوانی ها هم نظری داشت و به این خاطر همیشه در جبهه ربانی قرار می گرفت. مولوی نبی از ملاهای دیوبندی بود، مولوی خالص با اینکه اخوانی بود، اما بیشتر در جبهه سنت گرائی قرار داشت و در نهایت به طالبان پیوست. بسیاری از قومندانان و اعضای این حزب را ملاها و افراد سنتی تشکیل می دادند، به این خاطر موضعگیری های او با «حرکت انقلاب» نزدیک بود. مجددی و گیلانی دو تنظیم با افکار تصوفی چشمتیه و قادریه بودند. «دولت اسلامی نورستان» به رهبری مولوی افضل و «جماعت الدعوت و السنه» به رهبری مولوی جمیل الرحمن (مولوی حسین) هم وهابی بودند، اما از تنظیم های رسمی «چاپ پشاور» به حساب نمی آمدند. این دو تشکل از اعراب پول می گرفتند. یک بار مولوی حسین محموله سلاح و مهماتی را که از چین خریداری و به میدان هوایی اسلام آباد آورد، آی.اس.آی آن را مصادره کرد و بر تنظیم های جهادی تقسیم نمود. خود مولوی در اگست ۱۹۹۱ توسط جوان عرب در باجور به قتل رسید. بعد مولوی سمیع الله رهبری این تشکل را در دست گرفت که بیشتر کارهای آن به وسیله حیات الله و روح الله (برادر زاده های مولوی حسین) به پیش برده می شد. روح الله بعد از اشغال افغانستان توسط امریکائی ها به جرم حمایت از طالبان دستگیر شد. به این صورت با تسلط طالبان بر افغانستان و تسلط فعلی آنان بر کنر و نورستان، وهابیت در این دو ولایت نیز حنای خود را تا حدی باخته است.

اما تنظیم های «ایرانی چاپ» نیز با دو گرایش مذهبی خاصی احیاء شده بودند. شیخ آصف محسنی و سیدعلی بهشتی، رهبران حرکت اسلامی و شورای اتفاق از پیروان خط امام نبودند و بیشتر به آیت الله خوئی در نجف نظر داشتند، اما اکثر ملاهای دیگر که در رأس حزب وحدت قرار گرفتند، خود را پیرو خط خمینی دانسته و از مزدوران رسمی ایران به حساب می آمدند. درگیری های خونین میان این دو گرایش در هزاره جات که پاسداران فاشیست ایرانی هیزم بیار آن بودند، در میان توده های فقیر هزاره، هزاران قربانی گرفت و مدت ها در سراسر هزاره جات، جنگ را شعله ور نگاهداشتند.

با توضیح بالا روشن می شود که در این سی سال تمام جریانات دینی (حنفی، جعفری، اخوانی، وهابی، دیوبندی و تصوفی) در وطنفروشی، جاسوسی، چپاول و کشتار توده های مردم سهیم بوده، پوسیدگی و ضد مردمی بودن آنها در این مدت بر کسی پوشیده نمانده است. اما مردم بیچاره و پیچیده در سنت های زنگ زده و دین باوری های عوامگرایانه همیشه از خدای شان می خواستند که در کشور شان حکومت عدل الهی برقرار گردد، غافل از این که نه در گذشته، نه حال و نه آینده هیچ مسلمانی به چنین رؤیائی دست نیافته و نخواهد یافت. چون این دین مالکیت خصوصی را محترم می شمارد و تا وقتی چنین مالکیتی وجود داشته باشد، به میان آمدن عدالت و برابری، خیال مسخره ای بیش نیست.

افغانستان از نظر ملیتی، قومی و سنت های قبیله ئی نیز همگون نیست. ملیت پشتون که بیش از نیم نفوس افغانستان را می سازد، در ولایات لغمان، کنر، ننگرهار، لوگر، پکتیا، پکتیکا، خوست، زابل، میدان وردک، کندهار، ارزگان، هلمند، فراه، نیمروز، غزنی، دایکندی، کاپیسا، بغلان، کندز، هرات و کابل بیشتر از اقوام دیگر و یا مساوی با آن ها زندگی دارند و در برخی ولایات چون بلخ، تخار، پروان، فاریاب و نورستان نیز زندگی می کنند. مناسبات و سنت های قبیله ئی که آمیزه ای از فرهنگ فنودالی و دین باوری است، در میان پشتون ها ریشه دار تر است و در برابر فرهنگ سرمایه داری سخت جانی می کنند. در میان ملیت های دیگر نیز با توجه به حاکم بودن تولید فنودالیت، چنین فرهنگی حاکم بوده و در برخی موارد نسبت به پشتون ها قبیله ئی تر عمل می کنند (هزاره ها به ۱۲ دایه تقسیم می شوند، و در

نورستان شرقی سه شاخه قومی وجود دارد). بیشتر رهبران تنظیمی در پشاور (گلبدین، سیاف، خالص و مولوی نبی) پشتون غلجائی بودند. نفوذ گیلانی و مجددی نیز در میان پشتون ها نسبت به ملیت های دیگر بیشتر بود. لذا امریکائی ها، عربها و پاکستانیها از آغاز جنگ در افغانستان به این نظر بودند که رهبری دولت بعد از شکست شوروی و فروری دولت نجیب با توجه به سابقه حکمرانی و اکثریت بودن پشتونها به این ملیت تعلق بگیرد.

ملیت پشتون در مجموع به دو شاخه درانی و غلجائی تقسیم می شود. غلجائی ها به شاخه هائی چون صافی، مهمند، هوتک، ترک، کاکر، احمدزی، ختک، افریدی، یوسف زی، خُدران، منگل، وزیر، مسعود و... تقسیم شده که بیشتر در ولایات جنوب، شرق، آنسوی دیورند و اطراف کابل زندگی دارند. غلجائی ها (هوتکی ها) در دوره قبل از ایجاد افغانستان (۱۷۴۷) مدتی بر این خطه حاکمیت کرده، بعد ها در زمان کوتاهی تره کی، امین و نجیب که مربوط به شاخه غلجائی بودند نیز بر افغانستان حاکمیت رانند. اما درانی ها که بیشتر در جنوب و غرب افغانستان، در ولایات قندهار، ارزگان، هلمند، فراه، نیمروز، هرات و بادغیس زندگی می کنند، به دو شاخه «زیرک» و «پنج پا» تقسیم شده، شاخه زیرک شامل بارکزائی، الکوزائی و پوپلزائی است که سه شاخه کوچک محمدزائی، اخکزائی و سدوزائی که گرچه در تاریخ به شاخه های جداگانه قید شده، فرزندان سه قوم بالا در شاخه زیرک می باشند. شاخه پنج پای درانی شامل نورزائی، علیزائی، اسحاقزائی، ماکو و خوگیانی است. سی.آی.ای و آی.اس.آی در دوران جهاد از نظر گرایش دینی به اخوانی ها و از نظر ملیتی به غلجائی ها توجه بیشتر داشتند، مگر به درانی ها و دیوبندی ها بی توجه بودند. در آن زمان درانی ها مخصوصاً شاخه زیرک آن بیشتر به ظاهر شاه نظر داشت و به این خاطر نظرات شان شنیده نمی شد و آنان هم نسبت به تنظیم ها عقده مند بودند.

در آن زمان فعالیت های آی.اس.آی بیشتر در پشاور متمرکز بود. امپریالیزم امریکا و درندگان متحد آن با چوبدست خود پاکستان، تنظیم های اخوانی را با رهبران غلجائی و تاجیک برای شکست روس ها، تاراج کابل و ویرانی تمام زیربنای اقتصادی افغانستان مقرر نموده بودند. این وظیفه بعد از ۱۵ سال در اواسط ۱۹۹۰ ختم شد. درگیری های درونی و به هم اندازی های قومی تا جائیکه برای فردای امپریالیست ها، پاکستان و ایران ضروری بود، با اخوانی ها به سر رسید. این «رهبران» با دادن صدها سند جاسوسی و وطنفروشی به سیا، انتلجنس سرویس، آی.اس.آی و اطلاعات ایران، نزد امپریالیست ها و همسایه ها موش شدند و در داخل کشور نیز به عنوان جنایتکاران بی فرهنگ و دشمن مردم معرفی گشتند. بعد از آن که پدر بنیادگرایان اخوانی (ضیاءالحق) در ۱۹۸۸ توسط سازمان سیا به درک فرستاده شد، وظایف اخوانی ها برای مدتی در درجه دوم اهمیت قرار گرفت.

اخوانی ها که عمدتاً خود را عامل شکست و فروپاشی اتحاد شوروی می دانستند و گلبدین به عنوان جنایتکارترین آنان بسیار فاشیست و مغرور بود (زمانی از دیدار با رئیس جمهور امریکا ابا و ورزید، به ضد امریکائی ها شعار می داد، اما امریکائی ها بارها می گفتند که او هرچه بیشتر به روی ما بپرد، بیشتر نوازشش می دهیم، کاری که اکنون بعضی از احزاب رسمی انجام می دهند، از یک طرف شعارهای ضد امریکائی سر می دهند و از سوی دیگر انجو و پروپوزل می سازند، در آغوش او باما می خزند، مدال می گیرند و برای دو درجن نفر، از سفارتخانه های امریکا، ایتالیا و اسپانیا ویژه سیر و سیاحت می گیرند)، لذا برای موش شدن بیشتر باید توسط نیروی جدید مذهبی و قومی خرد و خمیر می شدند و مجبور به زانو زدن بیشتر در برابر امریکائی ها می گشتند. امریکائی ها طوری که در بالا ذکر شد، دهه نود را برای فروپاشی شوروی و اعمار آن وظیفه خود قرار دادند و وظیفه جنگاندن و به خاک سیاه نشان دادن توده های مردم افغانستان برای انتلجنس سرویس و آی.اس.آی سپرده شد تا با چهره «دموکرات»ی چون بی نظیر بوتو و جنرال کارکشته ای چون «نصیرالله بابر» با تسلط طالبان دیوبندی و درانی و در خدمت گرفتن بنیادگرایان دیگر از این دست در افغانستان به پیش برده می شد.

تاریخ استعمار در کشور ما نشان داده که استعمارگران با تکیه بر دین و سنت توانسته به آسانی جای پائی پیدا کنند، و چون بعد از حاکمیت خونریز تنظیمی دیگر وظیفه تنظیم های وطنفروش اخوانی (قومگرائی های غلجائی)، وهابی ها، ازبک و تاجیک به پایان رسیده بود، لذا انتلجنس سرویس و آی اس آی، کار بر دیوبندی ها و درانی ها (بیشتر شاخه پنج پا) را در کنار ملاهائی از ملیت های دیگر آغاز کردند و مرکز توجه، مدرسه های بن نوری و حقانیه قرار گرفت. عوض قاضی حسین؛ مولانا فضل الرحمن، مولانا شیرانی، مولانا سمیع الحق و مدرسان مدرسه بن نوری برای تشکیل طالبان به فعالیت آغاز نمودند. تنظیم های جمعیت العلمای اسلام، جمعیت العلمای پاکستان، سپاه صحابه و اهل حدیث در این زمینه برای انتلجنس سرویس، استخبارات سعودی و آی اس آی کمک های فراوانی کردند.

در طرح این تشکیلات از مافیای مواد مخدر نیز مدد گرفته شد که مهمترین شاخص داخلی مافیا حاجی بشر، حاجی جمعه، حاجی آدمجی و حاجی عزیزالله به حساب می آمدند. این جریان که با نظر انتلجنس سرویس و سیا، با هدایت مستقیم آی اس آی و بابر و حمایت مادی عربستان، امارات و مافیای مواد مخدر به میان آمد، در حقیقت گرایش دینی با سنت گرائی جدیدی بود که اخوانی ها، وهابی ها و تصوفی ها را برای بعد از یازده سپتمبر در «ویترین» استعماری به نوبت می چید.

طالبان با ملغمه ایدئولوژیک که در آن بنیادگرائی اسلامی و سنت های ناسیونالیستی پشتون و فاشیزم مذهبی گره خورده بود، وارد معرکه شدند. پاکستانی ها که بعد از فروپاشی دولت نجیب، به گلبدین و دولت او چشم داشتند، اما نتیجه ای به بار نیامد، باید جریان دیگری جانشین آن می شد. این زمانی بود که مسأله انتقال لوله گاز ترکمنستان به وسیله کمپنی امریکائی یونوکال و کمپنی دلتای عربستان سعودی در رویارویی با کمپنی ارجنتائینی بریداس مطرح و پاکستان می خواست هرچه زودتر به منابع سرشار گاز ترکمنستان و بازارهای کشورهای آسیای میانه دست یابد، و این فقط از طریق افغانستان ممکن بود. لوله ای که به طول ۱۸۰۰ کیلومتر کشیده می شد و ۹۱۷ کیلومتر آن در افغانستان امتداد می یافت، چیزی که در ۲۰۱۰ بعد از ۱۵ دور مذاکره میان ترکمنستان، افغانستان، پاکستان و هندوستان به امضاء رسید. این لوله از هرات و فراه، بالاخره از هلمند و قندهار می گذرد و به بلوچستان پاکستان و از آنجا به هند می رسد که سالانه ۳۰ میلیارد متر مکعب گاز به پاکستان و هند می رساند و چپاولگران افغان نیز سالانه ۳۰۰ میلیون دالر سود کمائی می کنند.

ادامه دارد